

در آستین مرقع

بهانه‌ای خطرناک

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

بهانه‌ای خطرناک

مقاله‌ی اخیر آقای شیخ‌الاسلامی را در یغمای فروردین‌ماه دیدم*، همان که در جواب آقای عمیدی نوری و در دفاع از مرحوم تقی‌زاده نوشته بودند و تعجب نموده بودند که چگونه مردی به علم و اطلاع عمیدی نوری دفعتاً جانب انصاف را رها کرده... و او را، یعنی تقی‌زاده را، به عنوان عامل اصلی و آلت خودآگاه برای اجرای نیت استعماری انگلیسی‌ها در ایران معرفی کرده است؛ و سپس به سخنرانی معروف تقی‌زاده در جلسه‌ی هفتم بهمن ۱۳۲۷ مجلس شورا اشارت فرموده‌اند که آن مرحوم گفته است: «... من شخصاً هیچ‌وقت راضی به تمدید مدت قرارداد نبودم و اگر قصوری یا اشتباهی در این کار بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بوده که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد».

و در ادامه‌ی دفاع از تقی‌زاده و اثبات بی‌گناهی‌اش در مسأله‌ی تمدید قرارداد باز به عبارات دیگری از نطق او استناد کرده‌اند که: «انگلیسی‌ها در روز آخر بطور ناگهانی صحبت تمدید قرارداد را پیش کشیدند و

* مقاله در شماره‌ی فروردین ۲۵۳۷ (۱۳۵۷) یغما منتشر شد و اواخر اسفند هزار و سیصد و پنجاه و شش به دست من رسید. هر شماره‌ی یغما در فاصله‌ی بیستم تا بیست و پنجم ماه قبل منتشر می‌شد. مقاله‌ی بهانه‌ای خطرناک را یک هفته‌ای قبل از پایان سال پنجاه و شش به مرحوم یغمایی دادم. هدفم از نوشتن آن، بیشتر هشدار بود به دولت مردان حی و حاضر و همچنین آیندگان که مبادا چون مرحوم هویدا با حربه‌ی «هنویات مبارک ملوکانه» بر فرق مدعیان و مخالفان کوبند و دهان هر معترضی را با سوزن «راده‌ی همایونی» بدوزند. شاید جوانان امروز ندانند هویدای خدایبامر چه‌گونه با استفاده از این حربه‌ی نامعقول نامشروع سیزده سال تمام بر ایران حکومت کرد و اعتراض‌ها و استغاثه‌های مآل‌اندیشان و وطن‌خواهان را نشنیده گرفت و مملکت را به انقلاب کشاند. آقای شیخ‌الاسلامی که در فراست و موقع‌شناسیش تردیدی نیست، متأسفانه نکته را نگرفت و به عنوان دوستی، البته دانا، سینه سپر کرد و موضوع به‌فراموشی گراییده‌ی نفت را پیش کشید و مرا به پاسخگویی کشاند.

پس از نشر مقاله‌ی بنده، یاران و هواخواهان مرحوم تقی‌زاده به میدان آمدند. چند نفری با فحاشی و بسیاری با حربه‌ی البته جوانمردانه‌ی پرونده‌سازی و فشار به یغمایی برای قطع مقالات من. بعضی هم از دوستان منصف تقی‌زاده ضمن تأیید نظر بنده، برای اعترافات آن مرحوم در مجلس شورای ملی توجیهاتی داشتند، که از همه معقول‌تر و قابل‌قبول‌تر این توجیه یکی از استادان عزیزم بود که: «برای اثبات اجباری بودن قرارداد نفت و حقانیت دعای ایران در مجامع بین‌المللی چه سندی معتبرتر از این که عاقد قرارداد شخصاً اعتراف کند که مجبور به امضا شده است و آلت فعلی بیش نبوده است.» اگر واقعاً قصد تقی‌زاده از بیاناتش در مجلس همین بوده باشد، باید او را از زمره‌ی شجاعانی به شمار آورد که برای مصالح ملت و میهنشان حاضرند حیثیت سیاسی خود را هم فدا کنند. در آن صورت اقرار تقی‌زاده نه تنها نوعی کفاره‌ی گناه، که اقدامی فداکارانه بوده است و معنی دیگری دارد و ارزش دیگری.

اما توسل بدین بهانه که مجبور بودم و کردم نه معقول است و نه مقبول.

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

بهانه‌ای خطرناک

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

اصرار ورزیدند و ... شد آنچه شد. یعنی کاری صورت گرفت که ما چند نفر مسلوب‌الاختیار راضی به آن نبودیم... لیکن هیچ چاره نبود و هیچ‌گونه مقاومتی در مقابل اراده‌ی حاکم مطلق آن زمان نه مقدور بود نه مفید...».

* * *

مطالعه‌ی این مطالب و مشاهده‌ی تلاش البته صمیمانه‌ای که آقای شیخ‌الاسلامی برای تبرئه‌ی مرحوم تقی‌زاده عرضه داشته‌اند، مرا بشدت نگران کرده است که مبدا این طرز دفاع و توجیه وسیله‌ای شود برای تبرئه‌ی خطاکاران در آینده.

اجازه فرمایید قبلاً اشارتی کنم به عقیده‌ی خودم درباره‌ی تقی‌زاده. من نه از دارودسته‌ی کمونیست‌ها هستم که به حکم فتوای کمیته‌ی مرکزی تقی‌زاده و یاران او را ملعون و مطرود ازل و ابد بدانم و چشم‌وگوش‌بسته، به حکم اطاعتی کورکورانه، شعارهای آتشین و هیجان‌انگیز بزرگان حزب را نادانسته تکرار کنم؛ نه سر اخلاصی بر آستان لژنشینان ماسون‌مآب ساییده‌ام که پاس هم‌مسلمان و هم‌قطاران فریضه‌ی همتم باشد و به مقتضای تعهدی اخلاقی موظف به حفظ غیب و رعایت جانب برادران ماسون باشم؛ و نه تا اکنون که مشغول نوشتن این نامه‌ام و نفس می‌کشم و سری بار تن دارم در هیچ حزب و جمعیتی نامی نوشته‌ام که رعایت مصالح حزبی وادار به سکوت کند.

آنچه در این مورد می‌نویسم عقیده‌ی خالص شخص من است فارغ از هر قید و تعصبی جز قید اخلاق و وجدان.

من تقی‌زاده‌ی صدر مشروطه را مردی آزادی‌خواه و قابل تکریم می‌دانم به شهادت سخنرانی‌های سنجیده‌اش در مجلس اول و دوم و به حکم صفای نیتش در راه استقرار حکومت قانون. تقی‌زاده سالیان اخیر را نیز حرمت می‌نهم* به پاس دستگیری‌هایش از جوانان مستعد باهوش تهیدستی که غالباً امروزه از مردان برجسته فرهنگ و دانش کشورند. و این خود کم‌فضیلتی نیست که مردی در موقعیت و مقام تقی‌زاده باز به یاد عوالم طلبگی باشد و هر جا صاحب استعدادی دید بدون تظاهر و منت‌گذاری موجبات آسایش خاطر و پیشرفت علمیش را فراهم سازد.

* تا آنجا که به یادمانده در این مورد عبارتی را مرحوم یغمایی حذف کرده و طبق معمول گناهِش را به گردن مصحح چاپخانه انداخته بود، و حق با او بود. نسخه‌ای از پیش‌نویس مقاله ندارم تا عین عبارت را نقل کنم، اما مضمونش چیزی بود در این حدود که: «تقی‌زاده‌ی دوران مشروطه نیز در نظم گرامی است به پاس دستگیری‌هایش... (همان که در متن آمده). تقی‌زاده‌ی سالیان اخیر را نیز حرمت می‌نهم که در مناسب‌ترین موقعیتی از مظلومی ریاست مجلس شانه خالی کرد».

و عرض کردم که حق با او بود، زیرا کناره‌گیری تقی‌زاده از ریاست سنا مقارن بود با ظهور قانون مترقی و طلوع دولت منصور و یكروبه‌شدن قضایا.

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

بهانه‌ای خطرناک

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

اما در مورد تقی‌زاده‌ی دوران رضاشاه ارکان اعتقاد و ارادتم متزلزل است. این که او واقعاً با انگلیسی‌ها سر و سری داشته و برخلاف منافع وطنش با استعمارگران انگلیسی ساخت و پاختی کرده باشد، قبولش بر طبع و سلیقه من دشوار می‌نماید و تحقیقش بر عهده‌ی آیندگان است، بشرطی که اولاً از شوائب حب و بغض مبرا باشند و ثانیاً در زمانی زندگی کنند که اسناد محرمانه‌ی مربوط به نفت کاملاً علنی شده باشد و بتوانند با بی‌غرضی حکم قاطع صادر نمایند.

بنابراین با تقی‌زاده‌ی عامل تمدید قرارداد نفت هم کاری ندارم و فعلاً حسابش را با کرام‌الکاتبین می‌سپارم. آن‌چه مرا وادار به نوشتن این مختصر کرده است توجیهی است که تقی‌زاده برای عمل ناپسند خویش، یعنی تمدید قرارداد نفت کرده، و استنادی است که آقای شیخ‌الاسلامی به این بهانه‌ی نامعقول و توجیه ناموجه او نموده‌اند. نگرانیم این است که استناد و دفاع آقای شیخ‌الاسلامی در این مورد مقبول مردم زودباور افتد، و از آن بدتر وسیله‌ای شود برای دزدان و غارتگران و جنایتکارانی که در هر مجالی به جان ملت ما افتاده‌اند و با لطایف حیل برای فردای حساب در پی بهانه‌های هستند که خود را مجبور بی‌اختیار قلمداد کنند و همه‌ی مسئولیت را بر دوش دیگران افکنند.

اگر تقی‌زاده در مجلس سال ۱۳۲۷ پشت میز خطابه می‌رفت و می‌گفت «من بدان دلیل به عنوان وزیر دارایی مملکت زیر قرارداد تمدید امتیاز نفت امضا گذاشتم که آن را در شرایط روز به مصلحت مملکت تشخیص می‌دادم» بنده و گوشه‌گیرانی چون من از مراتب ارادتمان به تقی‌زاده نمی‌کاست، بلکه شهامت اخلاقی او را تحسین می‌کردیم.

تقی‌زاده می‌توانست در دفاع از عمل خویش بگوید «لجبازی با امپراطوری فخریه در آن روزگاران برای استقلال و تمامیت ارضی ایران خطرناکی داشت و من به عنوان وزیر دارایی ایران مصلحت دیدم که از چاه به چاله و از مار به عقرب پناه برم و قرارداد را تمدید کنم...». در این صورت حداکثر ایرادی که بر آن مرحوم می‌توانستند بگیرند این بود که تشخیص غلط داده است و در ارزیابی شرایط سیاسی جهان اشتباه کرده است.

اما توسل بدین حربه‌ی رایج و البته بی‌اثر که «من مسلوب‌الاختیار بودم، برای کسی در این مملکت اختیار نبود و هیچ‌گونه مقاومتی در مقابل اراده‌ی حاکم مطلق آن زمان نه مقدور بود و نه مفید...» به نظر من ریاکارانه‌ترین بهانه‌ای است که آدمی بالاتر از حد متوسط ممکن است بدان متوسل شود؛ و به همان درجه نیز دفاع از این بهانه و توجیه آن دفاعی نامعقول و نامقبول، و برای سرنوشت یک مملکت و اخلاق عمومی یک ملت خطرناک است.

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

بهانه‌ای خطرناک

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

اگر تقی‌زاده با تمدید قرارداد واقعاً مخالف بود هزار و یک راه گریز و ترحاشی پیش پای همتش گشوده داشت:

می‌توانست شرفیاب حضور رضاشاه شود و خطر امضای چونین قراردادی را با صراحت و شجاعت به عرض برساند و شاه را از قبول تحمیلات انگلیسیان برحذر دارد. در این صورت امر از دو حال خارج نبود: یا رضاشاه وطن‌پرست متوجه خطرات این کار می‌شد و نصایح وزیر دارایی را می‌شنید، که چه از این بهتر؛ یا استدلال او را نمی‌پذیرفت و معزولش می‌کرد و به فرض محال چند صباحی نیز به توقیف‌گاه و زندانش می‌افکند. در این مورد هم آنان که با خلق و خوی شاه فقید آشنا بوده‌اند با من اتفاق دارند که مدت این تبعید و توقیف دیری نمی‌پایید و چند ماهی بعد غضب شاه فرو می‌نشست و اعراض وزیر معزول را منبعت از وطن‌خواهی می‌دانست و بر مراتب قرب و جلالش می‌افزود. در این می‌ان به عوض چند ماهی تحمل توقیف و زندان، تقی‌زاده ملتی را از چنگ استعمار نجات داده بود.

راه گریز دیگر: تقی‌زاده اگر واقعاً با تمدید قرارداد موافقت نداشت می‌توانست یک ماه بعد از امضای قرارداد با استفاده از گذرنامه‌ی سیاسی به بهانه‌ی فلان بیماری راهی اروپا شود؛ و بمحض آنکه از قلمرو قدرت رضاشاهی فرار کرد، با صدور اعلامیه‌ای به جهانیان بفهماند که امضایش زیر قرارداد نفت به دلخواهش نبوده است. و باقی عمر را در گوشه‌ای از اروپای پهناور، با دوستان بسیار و امکانات فراوانی که داشت با شرف و آسایش زندگی کند و بعد از شهریور ۲۰ با سلام و صلوات، به عنوان قهرمان ملی و مظهر مبارزه با استعمار به وطن برگردد.

تقی‌زاده، اگر با عاملان استعمار در این توطئه شرکت و همگامی نداشت می‌توانست در فاصله‌ی شهریور ۲۰ تا سال ۱۳۲۷ لب بگشاید و ضمن مصاحبه‌ای به جهانیان اعلام کند که آلت فعل بی‌اراده‌ای بیش نبوده است و امضایی که زیر قرارداد نفت گذاشته است از ترس جانش بوده، نه آنکه در بهمن ۲۷ وقتی که موج اعتراض ملت ایران به زبان استعمارگران انگلیسی اوج گرفته است و باد موافق بیرق مبارزه با انگلیس را به اهتزاز آورده، و تقی‌زاده با فراست خاصش پی برده که دوره دورانی دیگر است، برای اینکه در شرایط جدید هم بی‌نصیب نماند و مقام و مزایایش محفوظ باشد، بیاید و از پشت منبر مجلس خویشان را آلت فعل و بنده‌ی ذلیل و فرمانبر بی‌اختیار معرفی کند.

آقای شیخ‌الاسلامی! به نظر من وظیفه‌ی عینی هر میهن‌دوست و از آن بالاتر هر انسانی است که برای آینده‌ی ملت و کشورش با این شیوه‌ی دفاع بجنگد و با همه‌ی وجود و امکاناتش بجنگد.

وجود رضاشاه میهن‌پرست و صریح‌اللهجه و بی‌باک، برای نجات ایران درهم‌ریخته و عقب‌افتاده و نکبت‌زده‌ی عهد قاجار غنیمتی بود. درست است که رضاشاه همه‌ی قدرت‌ها را قبضه کرده بود، اما به

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

بهانه‌ای خطرناک

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

تصدیق دوست و دشمن جز ترقی ملت ایران و حفظ حیثیت ایرانی آرزویی نداشت. او در دوره‌ی سربازیش طعم تلخ تسلط اجانب را چشیده و دیده بود چه فرومایگان بی‌شخصیت پول‌پرستی زیر علم اجنبی سینه می‌زنند و روزگار ملت را سیاه می‌کنند؛ و از دیده‌ها و چشیده‌های خود عبرت گرفته بود. فرق رضاشاه با دیگر قدرتمندان جهان این بود که به اینان نمی‌توان راست گفت و به رضاشاه کسی نمی‌توانست دروغ بگوید.

رضاشاه مخالفان خود را قلع و قمع کرد. اما این مخالفان اغلب کسانی بودند که یا خود می‌خواستند به قدرت برسند و تخت و تاج شاهی را تصاحب کنند، یا عمال و سرسپردگان کسانی بودند که چنین هوایی در سر داشتند. اما نشنیده‌ایم رضاشاه کسی را که بی‌غرضانه و به سائقه‌ی وطن‌خواهی با فرمانش مخالفت کرده و به نصیحتش پرداخته است به کام مرگ فرستاده باشد.

اگر بهانه‌ی نامعقول تقی‌زاده را بپذیریم که آلت فعل بوده است چون نمی‌توانسته در مقابل اراده‌ی حاکم مطلق زمان مقاومت کند، وسیله‌ی فرار خطرناکی داده‌ایم به دست هر جاه‌طلب فرومایه‌ای که ممکن است روزی در این کشور هزاران جنایت بکند، و وقتی ورق برگشت و خواستند به حسابش رسیدگی کنند، خود را آلت فعل زمامدار زمان معرفی نماید.

اگر ملت ایران جویای آزادی و رفاه و سلامت است باید خط ابطالی کشد بر عبارات پوچ و نکبت باری از قبیل «بر گذشته‌ها صلوات...» و بر مرده نباید لگد زد... و گذشته‌ها گذشته است...» همین فلسفه‌های غلط مایه‌ی بدبختی ملت ما بوده است، و پذیرفتن و توجیه بهانه‌های نامعقولی از این قبیل رنج‌آفرین نسل آینده‌ی ایران خواهد بود.

هر انسان عاقل بالغی مسئول اعمال خویشتن است، و اگر از سلامت نفس و اعتدال مشاعر برخوردار باشد هیچ عامل خارجی نمی‌تواند او را وادار به جنایت و خیانت کند. آنچه ما را به پرتگاه ذلت‌آور فساد و انحراف و پستی می‌کشاند، وجود فرمانروایان مستبد و جباران زمانه نیست، خویشتن خود ماست، امیال و اغراض و افزون‌طلبی‌ها و طمع‌ورزی‌های ماست. این نهایت بی‌انصافی و حقارت است که قدرت دیگران را مسئول اعمال ناهنجار خود معرفی کنیم.

اگر تقی‌زاده مرحوم به حیثیت‌انسانی خویشتن ایمان داشت و برآستی قدرت حاکم زمان را موجب سلب اختیار خود می‌دانست، چرا به قدرت حاکم نزدیک شد؟ آیا از بیم جان وزارت او را قبول کرد؟ آیا قدرت حاکم زمان جلادی به سراغش فرستاد و تیغ بر فرق و خنجر بر سینه‌اش نهاد که تشریف وزارت پوشد و عضو هیأت دولت شود؟

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

بهانه‌ای خطرناک

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

* * *

اکنون که دامنه‌ی بحث بدین جا کشید، اجازه فرمایید به تحلیل مختصر ساده‌ای بپردازیم از روحیات امثال تقی‌زاده‌ها در هنگام امضای تمديد قرارداد نفت و جنایاتی از آن قبیل، و تشریح و اثبات این واقعیت که تقی‌زاده وزیر دارایی رضاشاه بدان علت زیر قرارداد نفت امضا نگذاشت که مرعوب قدرت شاه و محکوم مسلوب‌الاراده و آلت فعل او بود. ابدأ چونین علتی واقعیت ندارد.

تقی‌زاده در لحظه‌ی امضای قرارداد مجبور بود، بی‌اختیار و بی‌اراده بود، اما نه از ترس رضاشاه و به حکم رضاشاه. آن دیکتاتوری که تقی‌زاده را مجبور به امضای قرارداد کرد رضاشاه نبود، هوای نفس تقی‌زاده بود. تقی‌زاده اسیر پنجه‌ی قدرت رضاشاه نبود، اسیر پنجه‌ی قدرتمند امیال منحرف و جاه‌طلبی‌های خویشتن بود.

اجازه فرمایید در این مقوله‌ی ظریف، گشاده‌تر سخن گوئیم که در حقیقت نقد حال ماست آن: شخصی که به عنوان تقی‌زاده در دولت رضاشاهی بر مسند وزارت مالیه تکیه زد، با تقی‌زاده‌ی مجلس اول، تقی‌زاده‌ای که سخنرانی‌های مستدل و آزادی‌خواهانه‌اش لرزه بر ارکان سلطنت محمدعلیشاهی افکند، تنها نسبت و رابطه‌ای که داشت تشابه اسمی بود و اندکی شباهت جسمی.

تقی‌زاده‌ی دوره‌ی محمدعلیشاه، جوانی بود حق‌طلب و آزاده و سبک‌بار؛ و به فیض این خصوصیات جسمی و روحی، از گرسنگی خوردن و زجرآوارگی کشیدن پروایی نداشت. چون دوران کودکی و نوجوانیش در ناز و نعمت نگذشته بود و مزه‌ی تجمل و تنعم و از آن بالاتر امتیازهای اجتماعی و نفوذهای سیاسی با ذائقه‌ی جاننش آشنایی نداشت، می‌توانست در برابر محمدعلیشاه و دستگاه آلوده‌ی استبداد خون‌آشامش ایستادگی کند و روزی که عرصه را بر آزادی‌خواهان تنگ بیند، راهی اروپا شود و با معرفی ادوارد براون به فهرست‌برداری کتاب‌های فلان لرد انگلیسی بپردازد و با دستمزد بخور و نمیری بسازد و ناز بر فلک و حکم بر ستاره کند و از این درخت چو بلبل بدان درخت خرامد و بدین واقعیت آشنا باشد که خدای جهان را جهان تنگ نیست.

تقی‌زاده‌ای با این کیفیات نمی‌توانست جز راه حق و حقیقت راهی انتخاب کند. تقی‌زاده‌ای با آن خصوصیات نمی‌توانست تسلیم ظلم و فساد شود. همه‌ی نیازهای آن تقی‌زاده در روزی دو سه شلینگ خلاصه می‌شد که می‌توانست با دو سه ساعت کار فراهمش سازد و شبانگاه در حجره‌ی طلبگی خود، شانسه‌ی سبکبارش را از گرد تعلقات جهان بتکاند و سرفرازانه ترنم کند که:

نه بر اشتری سوارم، نه چو خر به زیر بارم

نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

بهانه‌ای خطرناک

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

بر وجود آن تقی‌زاده نه قدرت رضاشاهی می‌توانست حکومت کند و نه سلطه‌ی امپراطوری جبار و جهان‌خوار انگلیس.

اما دریغا که تعلقات زمانه چون خوره‌ای به جسم و جان این تقی‌زاده افتاد و ذره ذره‌ی وجودش را در کام شرف او بار خود فروبرد، و پیکرتراش زمانه به جای آن تقی‌زاده‌ی وارسته‌ی بی‌پروای آزاده، مجسمه‌ای گذاشت مرکب از انواع نیازهای آزادگی‌سوز و انواع تعلقات معنویت‌کش.

تقی‌زاده، اولین پله‌ی هبوط و به تعبیر بهتر سقوط را روزی طی کرد که بر صندلی راحت و با شکوه صدارت تکیه زد. مزه‌ی تنعم و آسایش و قدرت را چشید و پی برد که بر فراز این صندلی و از پشت آن میز چه کارها که می‌تواند بکند. کارهای خوب و بد. می‌تواند اطلاق محقرش را به خانه‌ای مجلل بدل کند، بجای پیاده‌روی از اتومبیل شیک و راننده‌ی مؤدب استفاده نماید، به هر کس دلش خواست وقت ملاقات دهد و هر کس را نخواست نپذیرد، فلان دوست یا هم‌سلیقه را به مقامات والای اداری برساند، جمعه‌ها در خانه‌اش کعبه‌ی محتاجان و مسندطلبان شود، و تا نامش را قدر نهند و خودش را بر صدر.

کم کم جسم و روحش با زندگی تازه و شرایط و امتیازات آن خو گرفت، و کم کم تقی‌زاده‌ی جوان گنج‌درآستین و کیسه‌تهی که سرش به دنیوی و عقبی فرو نمی‌آمد مرد و به جایش تقی‌زاده‌ی ذلیل و محتاج دوران رضاشاهی تولد یافت. این تقی‌زاده دیگر آن تقی‌زاده نبود.

احتیاجات این تقی‌زاده زیاد شده بود، بر طول و عرض زندگی افزوده بود و دیگر حقوق ماهی پانزده‌تومان کفاف مخارج افزون شده و توسعه‌یافته‌اش را نمی‌داد؛ نیازمند ماهی هزار تومان و دو هزار تومان بود. و کیست که نداند نیازها آفت آزادگی‌هاست. مردی باید، چگونه مردی باید که با نیازهای روزافزون بجنگد و از توسعه‌ی زندگی بپرهیزد تا مجبور به تحمل هر ناملایمی و ارتکاب هر جنایتی شود.

در این حال و هوا آدمیزاد حامله می‌شود، سنگین می‌شود، دیگر سبکبار نیست که به راحتی شانه‌ای بتکاند و بار ظلم و فساد را از دوش همت خویش فروافکند. در این حال و هوا آدمیزاده تحملش زیاد می‌شود. سخنش را هزار بار در دهان می‌گرداند و آنگاه باز هم به زبان نمی‌آورد. کوچکترین حرکات خود را به میل دل دیگران تنظیم می‌کند؛ و با همه‌ی وجودش بنده‌ی زرخرید و ذلیل کسی می‌شود که برآورنده‌ی حاجات اوست.

خدایان جهان سرمایه‌داری بخوبی از این خصوصیت تبدیل‌پذیری آدمیزادگان باخبرند، و با استفاده از همین نقطه ضعف، بهترین قلم‌ها و درخشان‌ترین استعدادها و سرکش‌ترین طبایع را در خدمت خود می‌گیرند، و چه اندکند مردمی که در این فریبگاه پر خطر نلغزند و برای همیشه سقوط نکنند.

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.